

نوشته حاضر ترجمه فصلی از کتاب بررسی های امنیتی روز است که به زودی به قلم همین مترجم و با همکاری آقای دکتر وحید بزرگی در دسترس علاقمندان قرار خواهد گرفت.

می‌کند: «اکثریت از آن‌رو حکم می‌راند که قدرتمندتر است و اقلیت از آن‌رو تن به حکم می‌سپارد که ضعیف‌تر است».<sup>۳</sup> بر مبنای این استدلال جنگ خونین پلویونز به عنوان نمونه بارز درگیری خشونت‌بار واحدهای برخوردار از حاکمیت در شرایط نبود مرجع فائده مرکزی، پارامترهای نظری اصلی را برای تعیین سرشت روابط بین‌الملل به دست می‌دهد.

خاستگاه دیگری که برای نظریه پردازان درباره روابط بین‌الملل ذکر شده است اواخر سده‌های میانی و صلح وستفالی است. کال هالستی (Kal Holsti) در بررسی جامع خود به نام صلح و جنگ: درگیری های مسلحانه و نظم بین‌المللی ۱۹۸۹-۱۶۴۸ می‌نویسد «در میان پژوهندگان روابط بین‌الملل این اتفاق نظر هست که از زمان بسته شدن پیمان‌های وستفالی نظام واحدی از دولت‌ها یا جامعه‌ای از دولت‌ها وجود داشته است».<sup>۴</sup> توربیورن ناتسن (Torbjörn Knutsen) با پذیرش این نظر معتقد است که با گرفتن نظریه روابط بین‌الملل «تا حد زیادی با سده کشدار شانزدهم مقارن بوده است».<sup>۵</sup> در آن زمان دوشادوش رویه‌های عملی دیپلماسی و توازن قدرت، مفاهیم حاکمیت، برابری نظری دولت‌ها، حقوق بین‌الملل، مشروعیت و جامعه بین‌المللی سرپر آورده بود.<sup>۶</sup> در این دیدگاه، روابط بین‌الملل را نظریه پردازان و رهبران دولت‌ها که جویای شناخت مرزهای نظامی، سیاسی و هنجاری محدودکننده درگیری خشونت‌بار بودند به وجود آوردند.

سومین امکان این است که تحقیق دانشگاهی درباره روابط بین‌الملل «در سال ۱۹۱۹ در آبريستوت (Aberystwyth) انگلستان آغاز شده باشد».<sup>۷</sup> سطح خشونت‌ناکی که در «جنگ بزرگ» صورت گرفت چنان بالا بود که بسیاری احساس کردند نه تنها تحلیل ریشه‌ها و نحوه اداره جنگ بلکه توصیه راه‌هایی برای پرهیز از آن حائز اهمیت بسیار است. همین موجب شد سرمایه‌گذاری قابل ملاحظه‌ای برای بررسی جنگ و روابط بین‌الملل صورت گیرد. در دانشگاه‌های انگلستان و ایالات متحده کرسی‌ها و دانشکده‌هایی تأسیس شد، مؤسسات پژوهشی چون مؤسسه سلطنتی امور بین‌الملل در لندن و شورای روابط خارجی در

نوشته حاضر به بی‌ریزی چارچوبی برای بررسی امنیت اختصاص دارد. این نوشته از دو بخش تشکیل شده است. در بخش نخست به بررسی رابطه میان مطالعه امنیت و مطالعه روابط بین‌الملل می‌پردازیم و سیر تحول و توسعه رشته روابط بین‌الملل را پی می‌گیریم. هنگامی که روابط بین‌الملل در طول سده بیستم به شکلی خودآگاهانه و به عنوان یک رشته علمی شکل می‌گرفت امنیت و جنگ در کانون آن جای داشت. آنچه موجب شد امنیت در قلب رشته روابط بین‌الملل جای گیرد استیلای دیرپای نظریه واقع‌گرایی بر روابط بین‌الملل و نیز بر رشته فرعی امنیت بود. در بخش دوم نوشته حاضر خواهیم دید که از دید دیگران مراد از امنیت، امنیت کیست و در نتیجه آن چگونه به تحلیل سرشت تهدیدات می‌پردازند.

### روابط بین‌الملل و امنیت

درباره خاستگاه اندیشه‌ورزی پیرامون روابط بین‌الملل بحث و مناقشه‌های بسیاری صورت گرفته است. از میان تاریخ‌های بسیاری که به عنوان مبدأ زمانی شکل‌گیری این رشته مطرح شده است در اینجا به سه مورد اشاره می‌کنیم. در این هر سه مورد آغاز اندیشیدن درباره روابط بین‌الملل با سرشت و پایان‌یابی یک جنگ - جنگ پلویونز، جنگ سی ساله، و جنگ جهانی اول - در پیوند بوده است. به دیگر سخن، جنگ، صلح و امنیت جایگاهی کاملاً محوری در سرشت توسعه رشته روابط بین‌الملل داشته است.

بر اساس دیدگاهی که واقع‌گرایانی چون ای.اچ. کار (E.H.Carr) نمایندند<sup>۱</sup> روابط بین‌الملل با توسعید و برخوردی که دو هزار و پانصد سال پیش میان دولت‌شهرهای یونان رخ داد آغاز شده است. به نوشته توسیدید «قدرتمندان هر آنچه از دست‌شان برآید می‌کنند و ضعیفان نیز آنچه را باید می‌پذیرند».<sup>۲</sup> کار نیز در کتاب خود به نام بحران بیست ساله، ۱۹۳۹-۱۹۱۹ همین اندیشه را به شکلی حساب شده در قالب عبارت زیر بیان

## روابط بین‌الملل و بررسی های امنیت

نوشته T. Terriff

ترجمه علیرضا طیب

منبع Security Studies Today, 1999

نیویورک تشکیل گردید و نشریات جدید و مهمی مانند اینترنشنال آفرز در انگلیس و فارین آفرز در ایالات متحده پا گرفت.

نکته محوری این است که در چارچوب هر سه دیدگاهی که در بالا مطرح شد نقطه آغاز رشته روابط بین الملل چیزی جز نامنی، تجربه جنگ و پیامدهای آن، و هراس از ماندگار نبودن ساختارهای تازه صلح نبود. بدین ترتیب، از دیرباز جنگ پلویوتز، جنگ سی ساله و جنگ جهانی اول را عاملی دانسته اند که موجب پا گرفتن و سپس شکل یافتن رویکردهای نظری مادی قبالی روابط بین الملل شده است. پس جای شگفتی نیست که امنیت «والا ترین مفهوم روابط بین الملل است... در روابط بین الملل هیچ مفهوم دیگری نیست که تأثیر مابعدالطبیعی یا قدرت علمی مفهوم «امنیت» را داشته باشد».<sup>۸</sup>

از دید برخی، خود روابط بین الملل یکی از رشته های فرعی امنیت است. برای نمونه، رابرت جرویس (Robert Jervis) می گوید «ما عادت کرده ایم که درباره روابط بین الملل بر حسب بازدارندگی و وادار سازی بیندیشیم» و اینها «مفاهیم محوری بررسی های امنیت هستند که حول مناسبات نظامی دولتها دور می زند».<sup>۹</sup> از منظری دیگر و در واقع در رشته ای متفاوت با رشته علمی جرویس، مایکل مان (Michael Mann) مدعی است که آنچه بر استی از روابط بین الملل می خواهیم «نظریه ای گوهری درباره مهم ترین مسئله آن یعنی مسئله جنگ و صلح است».<sup>۱۰</sup>

مسئله ما تا این حد تند نمی رویم و در این نوشته بررسی های امنیت را از رشته های فرعی روابط بین الملل می دانیم. این بدان معنی است که رویکرد ما را در قبالی امنیت، دیدگاه نظری محوری که در مورد روابط بین الملل داریم معین می سازد. اما بلافاصله این مشکل پیش می آید که در خود رشته روابط بین الملل دیدگاه های بسیار ناهمخوانی وجود دارد.

با توجه به اینکه از اواخر دهه ۱۹۸۰ مبحث روابط بین الملل دچار شکاف ها و چند دستگی های عمیقی شده است و وجود اختلاف نظر درباره خاستگاه اندیشه ورزی درباره روابط بین الملل نباید موجب شگفتی خوانندگان شود.

تحلیل گران بزرگ حتی نمی توانند در مورد اساسی ترین موضوعات با هم به توافق برسند. بیش از سی سال پیشتر، باکراک (Bachrach) و باراتس (Baratz) مدعی شدند که زور و قدرت دو مفهوم یکسان نیستند.<sup>۱۱</sup> هاموند (Hammond) می گوید کاربرد نیروی مسلح به معنی آن است که خط مشی اتخاذ شده، از نظر قدرت شکست خورده است زیرا هر رابطه قدرت رابطه ای روان شناختی است که هدف از آن دستیابی به اهداف بدون کاربرد زور است.<sup>۱۲</sup> اما به باور فریدمن (Freedman) «لازم نیست بین قدرت و زور و حشبانه تمایز قائل شویم. زور چیزی متفاوت با قدرت نیست بلکه صرفاً نهایه ترین شکل کار بست قدرت است که تمکین در برابر قدرت را ناگزیر می سازد».<sup>۱۳</sup> مورگنتا هم در مشهورترین اثر خویش «قدرت» و «زور» را به یک معنی به کار برده است.<sup>۱۴</sup>

بحث داغی که در سراسر سده بیستم میلادی بر سر سرشت روابط بین الملل جریان داشته است اهمیت بسیاری دارد. در اینکه روابط بین الملل نیازمند شالوده ای نظری است هیچکس مناقشه نمی کند؛ اختلاف در این است که آیا این شالوده نظری به راستی وجود دارد یا نه. یک دانشجوی سال اولی دوره کارشناسی علوم سیاسی می تواند واحدی درسی را بگذراند که او را با سنت سرشار و غنی نظریات سیاسی آشنا سازد. اغلب دانش آموخته رشته روابط بین الملل انتظار دارد که سرگرم مطالعه رویدادهای جاری شود و در واحد درسی مقدماتی آن چندان بحثی از میراث نظریه پردازی در این رشته نمی شود.

بی میلی دانشمندان روابط بین الملل به تأکید بر ریشه های فکری این رشته که حمله فریافت باوران (post-positivists) بر این ریشه ها نیز آن را شدیدتر ساخته است موقعیت روابط بین الملل را به عنوان یک رشته مطالعاتی ارزشمند تضعیف می کند. مسلماً این مسئله تازه ای نیست. مارتین وایت (Martin Wight) در سال ۱۹۶۶ با طرح این پرسش که «چرا نظریه روابط بین الملل نداریم؟» روی همین نگرانی ها انگشت می گذاشت.<sup>۱۵</sup> اما همین کمروبی موجب شده است تا به اندازه کافی بر سرشت متحول نظریه پردازی درباره روابط بین الملل تأکید نشود و

○ نقطه آغاز رشته روابط بین الملل چیزی جز نامنی، تجربه جنگ و پیامدهای آن، و هراس از ماندگار نبودن ساختارهای تازه صلح نبوده است.

بخوبی نتوانیم رابطه مسائل امنیت را با روابط بین الملل روشن سازیم.

برای مطالعه روابط بین الملل سه سنت کلی وجود دارد.<sup>۱۶</sup> نخستین سنت که از نظریه‌های سیاسی و نظریه‌پردازی در علوم اجتماعی الهام می‌گیرد هدفش پیش‌بینی و پرداختن مدل‌هایی برای تبیین است. این سنت در ایالات متحده بسیار پر نفوذ بوده است. سنت دوم که از الگوی تاریخدانان متأثر است معمولاً در متون روابط بین الملل «تاریخ معاصر» (contemporary history) خوانده می‌شود. این سنت نیز در انگلستان بسیار پر نفوذ بوده است. سنت سوم، حقوق بین الملل است که در تکوین و توسعه روابط بین الملل در اروپای غربی بسیار نیرومند بوده است.

بسیاری کوشیده‌اند خود را از قید این ریشه‌های فکری رها کنند. دانشمندان علوم سیاسی از رشته روابط بین الملل خرده می‌گیرند که فاقد پیچیدگی و کمال نظری است. تاریخدانان، این رشته را چیزی بیش از تفسیر رویدادهای جاری و دست‌اندرکاران آن را صرفاً «روزنامه‌نگار» می‌دانند. متخصصان حقوق بین الملل آن را سیال و فاقد صلابت حقوقی می‌دانند. فراموش شده‌ترین ریشه فکری رشته روابط بین الملل که تا اواخر دهه ۱۹۸۰ همچنان فراموش شده بود جامعه‌شناسی است.

بیشتر بحث‌هایی که از اواخر دهه ۱۹۸۰ انجام شده است به «مباحثه سوم» (third debate) معروف است. براساس گاه‌شماری معمول رویدادها، نخستین مباحثه بزرگ بین آرمان‌گرایان (utopians) - که پس از جنگ جهانی اول در رشته روابط بین الملل دست بالا یافتند - و واقع‌گرایان (realists) - که در اواخر دهه ۱۹۳۰ غلبه پیدا کردند - در گرفت. آرمان‌گرایان به ادعای خودشان نگران بهبود وضع جهان بویژه از طریق برچیدن بساط جنگ بودند (جهان چگونه باید باشد)، در حالی که نگاه واقع‌گرایان متوجه وضع موجود جهان بود (جهان چگونه هست). دومین مباحثه بزرگ در دهه ۱۹۶۰ در گرفت و آشکارترین نمود آن بحثی بود که میان بول (Bull) و نورثج (Northedge) از یک سو و کاپلان (Kaplan) و روزنا (Rosenau) از سوی دیگر جریان داشت.<sup>۱۷</sup> از دید

دسته نخست، شناخت تاریخ و داوری درست اهمیت محوری داشت حال آنکه گروه دوم بر لزوم توسعه رویکردی علمی (رفتارگرایانه behaviouralist) مبتنی بر کمی‌سازی پای می‌فشرند. این «مباحثه بزرگ» (Great Debate) خطر از هم پاشیدن رشته روابط بین الملل را پیش آورد. هر چند چنین نشد ولی با ظهور چالشی فراملت‌گرایانه در برابر واقع‌گرایی در دهه ۱۹۷۰ کثرت‌گرایی نظری به‌راستی گسترش یافت. این خود به مباحثه سوم انجامید که اکنون در گرماگرم آن هستیم.

اما يك مشکل هست و آن اینکه در واقع امروزه سه نوع «مباحثه سوم» جریان دارد.<sup>۱۸</sup> اولی بین نواقح‌گرایی (neorealism) و نولیبرالیسم (neoliberalism) در جریان است. دومی که مایکل بنکس (Michael Banks) نام مباحثه پارادایم‌ها (interparadigm debate) را بر آن گذاشته است شامل ساختارگرایان (structuralists) می‌شود. و سرانجام سومی شامل فریافت‌باوران می‌شود. در اینجا این سه نوع مباحثه را بر اساس برجستگی نسبی آنها مرور می‌کنیم.

نخست، بحث میان نواقح‌گرایی و نولیبرالیسم. بسیاری می‌گویند «از زمان انتشار کتاب نظریه سیاست بین الملل کنث والتس (Kenneth Waltz) در سال ۱۹۷۹ نواقح‌گرایی به یکی از مکاتب غالب در روابط بین الملل مبدل شده است».<sup>۱۹</sup> در دهه ۱۹۸۰ روایت تازه‌ای از لیبرالیسم به چالش با نواقح‌گرایی برخاست.<sup>۲۰</sup> این هر دو مکتب نقطه آغاز بحث خود را آنارشی (anarchy) یا نبود مرجع فائده‌مرکزی در نظام بین‌المللی می‌گیرند. از دید نولیبرال‌ها نبودن چنین مرجعی مانع از یا گرفتن همکاری در میان دولت‌ها می‌شود چرا که به آنها انگیزه می‌بخشد تا به یکدیگر خدعه بزنند و خیانت کنند. بر این اساس، اگر نهادها بتوانند از شدت این معضل بکاهند امکان یا گرفتن همکاری وجود دارد. واقع‌گرایان معتقدند که در شرایط آنارشی هیچ مرجعی نیست که مانع پشت‌پازدن به همکاری شود یا جلوی خدعه‌زنی را بگیرد، و نهادها هم نمی‌توانند این وضع را از بنیاد دگرگون سازند.<sup>۲۱</sup> اما نقاط اختلاف این دو مکتب بسیار باریک است - و حول این مسئله دور می‌زند که

○ نخستین مباحثه بزرگ در روابط بین الملل بین آرمان‌گرایان و واقع‌گرایان در گرفت. آرمان‌گرایان به ادعای خودشان نگران بهبود وضع جهان بویژه از طریق برچیدن بساط جنگ بودند ولی نگاه واقع‌گرایان متوجه وضع موجود جهان بود.

آیا دولت‌ها باید دلمشغول دستاوردهای نسبی خود باشند یا می‌توانند به دستاورد مطلق رضایت دهند. و همین، امکان نوعی ترکیب از آن دو مکتب را که ویور (Wæver) آمیزه «نو-نو» می‌خواند فراهم می‌سازد.<sup>۲۲</sup>

دومین نوع «مباحثه سوم» را مایکل بنکس پیش کشیده است. به گفته او سه پارادایم داریم: واقع‌گرایی، کثرت‌گرایی (pluralism) و ساختارگرایی. واقع‌گرایی شامل هر دو شکل کلاسیک و نو آن می‌شود؛ کثرت‌گرایی به انواع لیبرالیسم اشاره دارد؛ و ساختارگرایی دربرگیرنده تحلیل‌گرانی است که نگاه خود را روی ساختار اجتماعی-اقتصادی متمرکز می‌سازند. ساختارگرایان-یا جهان‌گرایان (globalists) به سیاست جهان از منظر نیروهای اقتصادی جهانی می‌نگرند. نمونه این افراد ایمانوئل والرشتاین (Immanuel Wallerstein) است که سیاست بین‌الملل را در سیمای نظام جهانی یکتایی به بررسی می‌گذارد که در گذر زمان دگرگونی می‌پذیرد. نظام جهانی سرمایه‌داری امروزی چهار صد سال پیشینه دارد، بر تقسیم کار در مقیاس جهانی پایه گرفته است و اصل راهنمای آن انباشت سرمایه است. نظریه پردازان وابستگی و نومیال کسب‌های چون هالیدی (Halliday) و روزنبرگ (Rosenberg) هم دیدگاه‌های ساختارگرایانه مشابهی دارند.<sup>۲۳</sup> گروه نخست مدعی‌اند که شمال یا مرکز از نظر ساختاری جلوی توسعه جنوب یا پیرامون را گرفته است. هالیدی نیز می‌گوید:

اما دقیقاً همین پویای جهان‌گیر سرمایه‌داری است که رشد کل نظام بین‌المللی را از زمانی که کریستف کلمب بادبان افراشت توضیح می‌دهد و به ما می‌گوید که چرا و چگونه غرب در جنگ سرد بر جهان کمونیست چیره شد: کمونیسم به عنوان طرح عقیم مانده‌ای برای توسعه، زاده تنش‌های اجتماعی، ایدئولوژیک و بین‌المللی جامعه سرمایه‌داری بود ولی در پایان به دست همان سرمایه‌داری نابود شد.<sup>۲۴</sup> هر یک از این سه پارادایم از انسجام درونی برخوردار است ولی از نظر بازیگران (به ترتیب

دولت‌ها؛ دولت‌ها به همراه دیگر بازیگران؛ طبقات)، متغیرها، مفاهیم و غیره با دیگری تفاوت و تباین دارد.<sup>۲۵</sup>

آخرین روایت از «مباحثه سوم» را یوسف لاپید (Yosef Lapid) به دست داده است. مطابق برداشت او، مباحثه اول در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ میان واقع‌گرایان و آرمان‌گرایان جریان داشت. مباحثه دوم در دهه ۱۹۶۰ بین رفتارگرایان و سنت‌گرایان (traditionalists) در گرفت؛ و مباحثه سوم گفت‌وگویی است درباره سرشت چارچوب‌های تحلیلی (یافت‌باوری در برابر فریافت‌باوری).<sup>۲۶</sup> نواقح‌گرایی، نولیبرالیسم و ساختارگرایی هر سه در ادوی یافت‌باوری جای دارند و اکنون فریافت‌باوران در سیمای نظریه انتقادی (critical theory) و پسانوگرایی (postmodernism) در برابر آنها قد علم کرده‌اند.

تمایز موجود میان این سه نوع «مباحثه سوم» با اهمیت است چه هر یک بر چشم‌اندازهای متفاوتی تأکید دارد. در مباحثه نواقح‌گرایی با نولیبرالیسم، ساختارگرایی و (معمولاً) پسانوگرایی به فراموشی سپرده می‌شود.<sup>۲۷</sup> از دید بنکس مباحثه سوم، ساختارگرایان را چرا ولی فریافت‌باوران را دربر نمی‌گیرد؛ لاپید آن را شامل پسانوگرایی (post-structuralists) هم می‌داند ولی او همه اشکال «سنتی» نظریه روابط بین‌الملل را در یک دسته جای می‌دهد.

روایتی که لاپید از مباحثه سوم مد نظر دارد تا حدودی متفاوت است زیرا فریافت‌باوران را هم در آن وارد می‌کند. ولی یافت‌باوری چیست که این گروه به آن حمله می‌کنند؟ «به عبارت ساده و مختصر، یافت‌باوران معتقدند که دانش و آگاهی تنها حاصل تجربه حسی است، اندیشه‌ها (یا واقعیت‌های) پیچیده درباره جهان زاده ترکیب اندیشه‌های ساده‌تر است ولی هر اندیشه پیچیده‌ای را در نهایت می‌توان به اندیشه‌های ساده‌تری که حاصل تجربه حسی‌اند و آن را می‌سازند تقلیل داد».<sup>۲۸</sup> فریافت‌باوران انواع مختلفی دارند. از جمله پسانوگرایان و هواداران نظریه انتقادی-ولی همگی در این باور شریکند که جهان پرداختی عینی ندارد بلکه ساخته و پرداخته اجتماع است. مثال زیر را از دو نویسنده‌ای که خود را

○ دو مین مباحثه بزرگ میان معتقدان به اهمیت محوری شناخت تاریخ و داوری درست، و هواداران توسعه رویکردی علمی (رفتارگرایانه) مبتنی بر کمی‌سازی در گرفت.

○ در واقع امروزه سه نوع «مباحثه سوم» جریان دارد. اولی بین نوواقعگرایی و نولبرالیسم در جریان است. دومی که نام مباحثه پارادایم‌ها را بر آن گذاشته‌اند شامل واقع‌گرایان، کثرت‌گرایان و ساختارگرایان می‌شود. و سرانجام سومی گفت‌وگویی است دربارهٔ سرشت چارچوب‌های تحلیلی (یافت‌باوری در برابر فریافت‌باوری).

«فریافت‌باور» نمی‌خوانند در نظر بگیرید. اسموک (Smoke) و هارمن (Harman) می‌گویند «یکی از مهم‌ترین موانعی که بر سر راه پیشرفت به سوی صلح راستین وجود دارد ناباوری گسترده به امکان واقعی چنین چیزی است».<sup>۲۹</sup> به دیگر سخن، اگر تعداد بیشتری از افراد به امکان صلح راستین باور داشتند این خواسته خود به خود امکان‌پذیرتر می‌شد: ساخته‌ها (باورها)ی اجتماعی (social constructions) مهم‌تر از ساخته‌های ژئوپلیتیکی است. روایت کلاسیک این اعتقاد را الکساندر ونت (Alexander Wendt) به دست داده است که می‌گوید آناژشی بین‌المللی واقعیت مستقلی نیست، برعکس، «آناژشی همان چیزی است که دولت‌ها از آن می‌فهمند».<sup>۳۰</sup>

یکی از اجزای اصلی ساخته‌های اجتماعی، هویت (identity) است. هویت اهمیت آشکاری در نحوهٔ اندیشیدن ما دارد. این سخن به یک معنا مورد پذیرش همگان است: بیشتر مردم قبول دارند که سیاست بین‌الملل حول هویتی که نام ملیت بر آن نهاده‌ایم دور می‌زند. قدرت هویت در مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آشکار است. سیاه‌پوست بودن در ایالت‌های جنوبی ایالات متحده در دورهٔ پیش از جنبش حقوق مدنی یا در آفریقای جنوبی پیش از سقوط نظام جدایی‌تزادی به این معنی بود که قطع نظر از تصمیم، توانایی و تمایلی که فرد برای سخت‌کوشی داشت جایگاه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ناخواسته‌ای بر او تحمیل می‌شد. فریافت‌باوران از این هم فراتر می‌روند. بینش محوری آنان این است که ما همگی هویت‌های چندگانه‌ای داریم که گهگاه با یکدیگر در تعارض قرار می‌گیرند و گاه یکی (یا چندتا) از آنها سرکوب می‌شود. نمونه‌ها فراوان است: یهودی و آلمانی بودن در آلمان نازی؛ کولاک و روس بودن در دوران حکومت استالین؛ یک تحصیل‌کردهٔ طبقهٔ متوسط و یک کامبوجی بودن در دوران حکومت پوپل‌پوت در هر یک از این موارد یکی از دو هویت فرد به طرز خشن سرکوب شده است.

در بحث از هویت است که از نظر مفهومی مجال برای طرح نوشته‌های گسترده‌ای فراهم می‌شود که دربارهٔ زن‌باوری (feminism) نگاشته

شده است. «درست مانند واقع‌گرایان که دلباختهٔ مناسبات سلسله‌مراتبی دولت‌ها با هم هستند و مارکسیست‌ها که نگاه خود را به روابط نابرابر طبقاتی می‌دوزند زن‌باوری هم می‌تواند سلسله‌مراتب جنسیت را که در نظریه‌ها و عمل سیاست جهان تبلور یافته است آشکار سازد و به ما امکان دهد تا بفهمیم همهٔ این نظام‌های ساطه تا چه حد با یکدیگر ارتباط دارند.»<sup>۳۱</sup> همهٔ تحلیل‌گران زن‌باور در مهم دانستن قدرت با واقع‌گرایان و دیگران همنظرند ولی زن‌باوران می‌گویند که تحلیل‌گران:

حجم و انواع قدرتی را که در کار است دست کم گرفته‌اند. از قدرت برای محروم ساختن زنان از حق مالکیت ارضی استفاده کرده و برای آنان انتخاب چندانی مگر رفع نیازهای جنسی سر‌بازان و کارگران مزارع موز نگذاشته‌اند. با تکیه بر قدرت، زنان را از صف کارکنان دیپلماتیک کشورشان و از مناصب عالی‌بانک جهانی دور نگه داشته‌اند. قدرت نگذاشته است که مسائل نابرابری میان مردان و زنان هر کشور وارد دستور کار بسیاری از جنبش‌های ملت‌گرا در جوامع صنعتی و نیز جوامع کشاورزی شود.<sup>۳۲</sup>

در روابط بین‌الملل زنان به چشم نمی‌خورند. این مسئله را می‌توان از عنوان کتاب‌هایی چون کتاب والتس دریافت که از دید بسیاری از زن‌باوران نماد کامل شیوهٔ نادرست رایج در مطالعهٔ روابط بین‌الملل است.<sup>۳۳</sup> همین حکم در مورد کتاب‌های کنت تامپسون (Kenneth Thompson) خداوندان اندیشهٔ بین‌المللی و پدران اندیشهٔ بین‌المللی هم صدق می‌کند.<sup>۳۴</sup> آیا به راستی تنها مردان سخن در خور توجهی دربارهٔ روابط بین‌الملل گفته‌اند و اگر چنین است این وضع چه حقیقتی را در مورد جایگاه زنان در روابط بین‌الملل بازگو می‌کند؟

در مبحث امنیت، زن‌باوران بر سرشت جنسی خشونت تأکید دارند. از این گذشته آنان مدعی‌اند که باید به امنیت‌نگاهی فراخ انداخت. «دیدگاه‌های زن‌باورانه دربارهٔ امنیت بر این فرض پایه می‌گیرند که همهٔ انواع خشونت، چه در قلمرو بین‌المللی اعمال شود و چه در عرصهٔ ملی یا در چارچوب خانواده، با هم ارتباط دارند. خشونت خانوادگی را باید در متن مناسبات گسترده‌تر قدرت دید؛

معنای صلح و امکان دستیابی به آن می‌پردازیم.

## مرجع امنیت

در برداشت‌های واقع‌گرایانه از امنیت، مرجع آشکار امنیت دولت است. بوزان تهدیدهای مطرح برای دولت‌ها را بر سه نوع می‌داند: تهدیدهایی که متوجه اندیشه دولت (ملّت‌گرایی) است؛ تهدیدهایی که بنیان فیزیکی دولت (جمعیت و منابع) را هدف می‌گیرد؛ و تهدیدهایی که متوجه نمود نهادین دولت (نظام سیاسی) است.<sup>۳۸</sup> اما بر سر اینکه آیا یک تعریف، تکافوی همه جهان را می‌کند یا آنکه بخش‌های مختلف دنیا برداشت‌های گوناگونی از امنیت را می‌طلبد اختلاف نظر هست. بیشتر نواقع گرایان که نظام را عامل مسلط می‌دانند و لزوماً معتقدند امنیت در همه جا منتج از سرشت آنارشیستیک نظام است در گروه نخست جای می‌گیرند.

گروه دوم دربرگیرنده کسانی است که دولت‌های جهان سوم را چنان متفاوت با دولت‌های جهان توسعه‌یافته می‌دانند که معتقدند باید درباره آنها برداشت‌های گوناگونی از امنیت را به کار گرفت. اما تفاوت‌های مهمی هم وجود دارد. برخی دولت را مرجع امنیت می‌دانند و بر شکنندگی و ناپایداری نسبی دولت در جهان سوم انگشت می‌گذارند. برای نمونه، از دید ایوب (Ayob) امنیت در جهان سوم به «آسیب‌پذیری‌ها - چه داخلی و چه خارجی - اشاره دارد که با تهدید یا امکان بالقوه ساقط کردن یا تضعیف ساختارهای دولت - چه سرزمینی چه نهادی - و رژیم‌های حاکم همراه است».<sup>۳۹</sup> در نتیجه، «مقتضیات فرایند دولت‌سازی و واکنش‌های اجتماعی برخاسته از اینگونه آسیب‌پذیری‌ها فشار کمرشکنی بر دستگاه نهادی دولت وارد می‌کند که دولت معمولاً از مهار مؤثر آن ناتوان است». به این ترتیب «ناتوانی دولت‌های جهان سوم از کنترل محیط بین‌المللی خود و حتی مهم‌تر از آن، ناتوانی آنها از مصون نگه داشتن فرایند دولت‌سازی در برابر فشار نظام بین‌المللی» به همراه هم «معضل امنیتی همه‌گیری به وجود می‌آورد که اساساً غیر قابل حل است».<sup>۴۰</sup> بر این اساس، امنیت نوعی شرایط سیاسی است که در چارچوب آن دولت‌های جهان سوم گذشته از

خسونت خانوادگی در جامعه‌ای جنسیتی رخ می‌دهد که در آن قدرت مردان در همه سطوح غلبه دارد».<sup>۳۵</sup>

این مرور کوتاه بر سیر تکوین و تحول روابط بین‌الملل و نقش بررسی‌های امنیت در این رشته را می‌توان با یک تذکره پایان برد. سیر تحول روابط بین‌الملل نشان از تکامل این رشته به معنی پیچیده‌تر و پرداخت یافته‌تر شدن اندیشه‌ها و نظریه‌ها ندارد. اندیشه‌ها تغییر یافته و نظریه‌ها نیز گهگاه با هم تعامل داشته‌اند ولی لزوماً پیشرفت فکری یا نوعی جهش دیالکتیکی صورت نگرفته است. آنچه در بالا پی‌گرفتیم در اساس، سیر سنوی برداشت‌های مسلط در روابط بین‌الملل و چالش‌هایی بود که در برابر آنها مطرح شده بود. در این شیوه بررسی روابط بین‌الملل ناگزیر نقاط کوری هست. تحلیل زنباوران از تکوین و تحول اندیشه‌ورزی درباره روابط بین‌الملل و بررسی‌های امنیت بینش‌های متفاوتی به دست می‌دهد.<sup>۳۶</sup> سر آن نداریم که چنین رویکردهایی را نامشروع جلوه دهیم. برعکس، می‌خواهیم از هسته سنتی بررسی‌های امنیت شروع کنیم و سپس بتدریج به بررسی برداشت‌های دیگر درباره امنیت بپردازیم.

## برداشت‌های مختلف از امنیت

در این رقابت نظری، ناگزیر برداشت‌های مختلفی از امنیت مطرح شده است. در بخش حاضر دامنه رویکردهای گوناگون را مشخص می‌سازیم. دامنه این رویکردها بسیار فراخ است. جک لوی (Jack Levy) ۴۱ مرجع مختلف را نام می‌برد که هر یک سهمی در بررسی نظری یا تجربی جنگ داشته است.<sup>۳۷</sup> تازه بررسی خود او کامل نیست و به آثاری محدود می‌شود که تنها به قلم یک پژوهشگر آن هم به زبان انگلیسی نوشته شده است.

این بخش را در چهار قسمت پی می‌گیریم. دو قسمت نخست به دو پرسش اساسی نوشته حاضر می‌پردازد: آیا مراد از امنیت باید امنیت دولت‌ها باشد یا مردمان یا افراد؟ و چه طیفی از تهدیدها را باید در نظر گرفت؟ در قسمت سوم بررسی می‌کنیم که آیا ناامنی و جنگ می‌تواند نقش سودمندی در روابط بین‌الملل بازی کند. در قسمت آخر نیز به

○ یکی از اجزای اصلی ساخته‌های اجتماعی، هویت است که اهمیت آشکاری در نحوه اندیشیدن ما دارد. سیاست بین‌الملل حول هویتی که نام ملیت بر آن نهاده‌ایم دور می‌زند.

○ زن‌باوری می‌تواند سلسله‌مراتب جنسیت را که در نظریه‌ها و عمل سیاست جهان تبلور یافته است آشکار سازد. دیدگاه‌های زن‌باورانه در باره امنیت بر این فرض پایه می‌گیرند که همه انواع خشونت، چه در قلمرو بین‌المللی اعمال شود و چه در عرصه ملی یادار چارچوب خانواده با هم ارتباط دارد.

آنکه در معرض تهدیدهای خارجی قرار دارند از درون نیز تهدید می‌شوند؛ تهدیدی که اغلب اساساً برخاسته از تأثیر سیاسی ضعف انسجام اجتماعی و عدم مشروعیت رژیم آنها است.<sup>۴۱</sup> ولی از دید دیگرانی چون نیکول بال (Nicole Ball) نه دولت‌های جهان سوم بلکه رژیم‌های حاکم مرجع اصلی امنیت هستند. در اینگونه نوشته‌ها امنیت رژیم موضوع محوری را تشکیل می‌دهد زیرا در برخی دولت‌های جهان سوم به روشنی پیداست که هدف سیاست‌های حکومت نه امنیت بخشیدن به شهروندان بلکه پاسداری از تسلط نخبگان بر ارکان قدرت است.<sup>۴۲</sup>

در کتاب مردم، دولت‌ها و ترس\* بوزان (Buzan) مرجع امنیت را خود دولت می‌داند. اما در یکی از کتاب‌های بعدی او، جامعه به سطحی همپایه دولت ارتقا یافته است. این در حالی است که تهدید يك دولت متوجه امنیت آن است و تهدید يك جامعه متوجه هویت آن. امنیت اجتماعی ناظر بر «پایداری الگوهای سنتی زبان، فرهنگ، همبستگی و هویت و عرف‌های مذهبی و ملی در چارچوب شرایط قابل قبول برای تحول و تکامل آنها» است.<sup>۴۳</sup>

این تنها یکی از چندین راه تعمیم مرجع امنیت به موضوعاتی غیر از دولت است. کولدزیچ (Kolodziej) به نحوی تحلیل را فراتر از دولت می‌برد که «سیاست امنیتی را می‌توان به این صورت تعریف کرد: تلاش گروه‌ها و دولت‌ها برای تحت تأثیر قرار دادن و تعیین ساختار کلی نظام امنیت بین‌الملل یا اجزای تشکیل دهنده آن مطابق آنچه خود مطلوب می‌پندارند».<sup>۴۴</sup>

برخی از این هم‌فراتر می‌روند و به جای رویکردی که برای دولت امتیاز خاص قائل باشد از رویکردی مردم محور هواداری می‌کنند. در میان این عده بوث بر این عقیده است که «دیدگاه‌های زن‌باورانه جزء لاینفک هر گونه برداشت مردم محور است».<sup>۴۵</sup> زن‌باوران منکر

جدایی‌ناپذیر بودن ناامنی‌های جنسیتی از ناامنی‌هایی هستند که می‌توان آنها را ناامنی‌های نظامی، اقتصادی یا زیست‌محیطی خواند؛ بدون برطرف ساختن سلطه و استثمار که در هر يك از این

زمینه‌ها بر زنان روا داشته می‌شود نمی‌توان آن ناامنی‌ها را به طور کامل برطرف کرد. این برداشت از امنیت بر این فرض پایه می‌گیرد که عدالت اجتماعی از جمله عدالت میان دو جنس شرط لازم برای برقراری صلح پایدار است.<sup>۴۶</sup>

سایر تحلیل‌گران معتقدند که مراد از امنیت باید امنیت افراد باشد. در این دیدگاه تهدیدهایی چون گرسنگی، بیماری، ناتوانی، و «همه‌دیگر انواع مخاطرات - از ورشکستگی گرفته تا بیکاری» - جدی گرفته می‌شود.<sup>۴۷</sup> کن بوث می‌گوید «رهایی، آزاد کردن مردم (چه افراد و چه گروه‌ها) از محدودیت‌های فیزیکی و انسانی است که آنها را از انجام آنچه آزادانه انتخاب می‌کنند باز می‌دارد... امنیت راستین زاده‌رهایی است نه زاده قدرت و نظم. از لحاظ نظری رهایی همان امنیت است».<sup>۴۸</sup> پس می‌بینیم که در مورد مرجع امنیت هیچگونه

اتفاق نظری وجود ندارد. به گفته جاب (Job) اصولاً ممکن است در آن واحد چهار نوع امنیت مختلف یا بیشتر مطرح باشد: امنیت یکایک شهروندان، امنیت ملت، امنیت رژیم، و امنیت دولت. اگر جامعه‌ای مرگب از گروه‌های فرقه‌ای که با هویت‌های قومی یا مذهبی گوناگونی باشد امنیت این گروه‌ها هم می‌تواند مطرح باشد و همین موجب می‌شود تا کنش و واکنش و رقابت میان بازیکنان مختلف حتی پیچیده‌تر و حل ناشدنی‌تر گردد.<sup>۴۹</sup>

ممکن است در مورد مرجع امنیت توافق نظری وجود نداشته باشد ولی برای انتخاب با کمبود گزینه‌روبرو نیستیم!

### سرشت تهدیدهای امنیتی

به همین سان، بر سر ماهیت یا سرشت تهدیدها نیز اختلاف نظر گسترده‌ای حاکم است. تحلیل کلی تهدیدات را باید با جنگ به معنی سنتی آن آغاز کرد: برخورد نظامی میان دولت‌ها. همانگونه که بالاتر گفتیم قطع نظر از اینکه زمان آغاز بررسی روابط بین‌الملل در دانشگاه‌ها را کی بدانیم جنگ در قلب آن جای داشته است. اما در مورد اینکه منظور از تهدید جنگ چیست هیچگونه

اتفاق نظری وجود ندارد. هابز می گفت

در نهاد آدمی سه علت اصلی برای کشمکش و منازعه وجود دارد. نخست، رقابت؛ دوم، ترس؛ سوم، افتخارجویی. علت نخست، بشر را برای به دست آوردن چیزها به تعدی و امی دارد؛ علت دوم برای دستیابی به امنیت؛ و علت سوم برای کسب شهرت. . . . بدین ترتیب آشکار می شود که انسان ها در دورانی که قدرت مشترکی نبود که همه آنان رازیر سایه سطوت خود در حال ترس ننگه دارد در شرایطی به سر می بردند که جنگ خوانده می شود چنان جنگی که در آن هر کس با هر کس درگیر بود.<sup>۵۰</sup>

این دیدگاه همان تحلیل واقع گرایان کلاسیک است: انسان ها اگر آزاد از قید حکومت و قانون (در شرایط آناشی) به سر برند انگیزه ها و رفتاری از خود بروز می دهند که به جنگ و بنابراین به تهدیدها و ناامنی راه می برد.<sup>۵۱</sup>

همین که در نتیجه نبود مرجع فائقه مرکزی جنگ را پیش بینی کردیم کسب آمادگی برای جنگ یعنی عرصه استراتژی اهمیت قاطع می یابد. جنگ در مقام یک تهدید چیزی جز امکان واداشته شدن قهر آمیز به تبعیت از دیگران نیست. به گفته کارل فون کلاوزویتس «جنگ چیزی جز یک دوئل در مقیاسی بزرگتر نیست. جنگ را دوئل های بی شماری می سازد ولی تصویر کلی آن را با تصور دو کشتی گیر می توان به دست آورد. هر یک از دو کشتی گیر می کوشد با کمک قدرت بدنی خود دیگری را وادارد که کاری را که او می خواهد انجام دهد. . . بنابراین وسیله جنگ زور است و هدف آن تحمیل خواسته خودمان به دشمن».<sup>۵۲</sup>

سایر واقع گرایان - بویژه گیلپین (Gilpin) - گذشته از این، نابری اقتصادی را ریشه تهدیدها می دانند. «در نتیجه این گرایش به رشد نابرابر، کارکرد اقتصاد جهان پیامدهای بزرگی برای امنیت بین الملل دارد. با دگرگونی توازن بین المللی قدرت اقتصادی و نظامی، برخی دولت ها ایمن تر می شوند ولی امنیت برخی دیگر کاهش می یابد».<sup>۵۳</sup>

اما به ادعای تحلیل گران، تهدیدهای دیگری هم هست که باید در بررسی های امنیت مدنظر قرار

گیرد. بوزان می گوید «امنیت جمع های انسانی را عوامل پنجگانه نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی تحت تأثیر قرار می دهد» و با هر نوع تهدید (نظامی، سیاسی و غیره) باید مقابله کرد.<sup>۵۴</sup> ریچارد اولمن (Richard Ullman) از همین منظر تهدیدها را چنین تعریف می کند:

تهدید امنیت ملی اقدام یا سلسله رویدادهایی است که (۱) به شکلی مؤثر و در دوره زمانی نسبتاً کوتاهی خطر آفت کیفیت زندگی را برای ساکنان یک دولت پیش آورد یا (۲) با خطر جدی کاهش طیف خط مشی هایی که حکومت یک کشور یا واحدهای غیر حکومتی خصوصی موجود در داخل کشور (اشخاص، گروه ها، شرکت ها) می توانند از میان آنها دست به انتخاب زنند همراه باشد.<sup>۵۵</sup>

مسئله با این تعریف، تصور ما از عوامل تهدیدزا دامنه بیشتری می یابد (در عین حال که همچنان این دولت است که در معرض تهدید قرار می گیرد).

برخی از تحلیل گران نگران آنند که مسائل نظامی دیگر سطوح امنیت را تحت الشعاع قرار دهد. به ادعای آدلر (Adler) تهدید امنیتی غالب چیزی جز جنگ هسته ای و هزینه هایی که در صورت وقوع چنین جنگی به بار خواهد آمد - بویژه هزینه های زیست محیطی و اقتصادی - نیست. بنابراین، «تنها زمانی به پیشرفت در زمینه امنیت بین المللی دست خواهیم یافت که پرهیز از جنگ هسته ای به قیمت لطمه دیدن رفاه انسانها و حقوق بشر تمام نشود».<sup>۵۶</sup>

همین که از حوزه مسائل نظامی فراتر می رویم طیفی از تهدیدهای ممکن چهره می نماید. برای نمونه، کارولین توماس (Caroline Thomas) معتقد است که در بررسی امنیت جهان سوم باید به «مسئله تکوین ملت، جستجو به دنبال نظام های غذایی، بهداشتی، پولی و بازرگانی ایمن، و نیز امنیت جویی از طریق جنگ افزارهای هسته ای» توجه داشت.<sup>۵۷</sup> بدین ترتیب فقر، ضعف مراقبت های بهداشتی و عدم دسترسی به آموزش و پرورش به صورت مسائل امنیتی جلوه می کند. این بخشی از همان اندیشه ای است که گزارش کمیسیون برانت از آن مایه گرفته است: «مادام که

### ○ سیر تحول روابط

بین الملل نشان از تکامل این رشته به معنی پیچیده تر و پرداخت یافته تر شدن اندیشه ها و نظریه ها ندارد. اندیشه ها تغییر یافته و نظریه ها نیز گهگاه با هم تعامل داشته اند ولی لزوماً پیشرفت فکری یا نوعی جهش دیالکتیکی صورت نگرفته است.



○ جیمز درریان: «امنیت والاترین مفهوم روابط بین الملل است. در روابط بین الملل هیچ مفهوم دیگری نیست که تأثیر مابعدالطبیعی یا قدرت علمی مفهوم امنیت را داشته باشد.»

گرسنگی حاکم است صلح را نمی توان حاکم ساخت. آنان که خواهان از میان برداشتن جنگ اند باید فقر گسترده را نیز از میان بردارند.<sup>۵۸</sup> دیگران پای مسائل زیست محیطی را هم به میان می کشند: «تصور فریب آمیزی است اگر وانمود کنیم که «بحران زیست محیطی» چیزی «خارجی» است که همه ما را تهدید می کند. وضعیت زیست محیطی با وضع و حال کره زمین نیز همپایه خطر جنگ، زاده سیاست های دولت هاست.»<sup>۵۹</sup>

از يك نظر، هیچیک از این دیدگاه ها تازه نیست. در اواخر دهه ۱۹۶۰ بررسی های صلح نقشی اساسی در مباحثات امنیتی ایفا می کرد. در آن زمان این تحلیل گران برای نخستین بار از مفهوم خشونت ساختاری (structural violence) شامل لطماتی که برخی فرایندهای اقتصادی و سیاسی به امید زندگی و بهداشت افراد و گروه ها می زند سخن به میان آوردند.<sup>۶۰</sup>

آنان که مایه های فریافت باوری دارند مدعی اند که خود مفهوم تهدید دچار مشکل است. «تهدید» ساختن، بخشی از ساختن «دیگری» است و این دیگری هویتی است آکنده از ویژگی هایی که ضد ویژگی های خودمان می پنداریم. به جای آنکه به «بیرون از خودمان» چشم بدوزیم باید نگران مشکلات و تهدیدهایی باشیم که خود به وجود آورده ایم. اگر «سوراخ شدن لایه اوزون يك تهدید باشد آیا دشمن، کسی غیر از خود ماست؟»<sup>۶۱</sup> کن بوث از این هم فراتر می رود: «برخی تحلیل گران می گویند یکی از مشکلات ما در برخورد با آینده این است که در حال حاضر دشمنی که به راحتی قابل تشخیص باشد در پیش روی خود نداریم... این تصور نادرستی است. در واقع ما نیز دشمنی داریم؛ دشمنی که سراسر کره زمین را فرا گرفته است. دشمن، خود ماییم. مشکل... دموکراسی مصرف گرای غربی است.»<sup>۶۲</sup>

### سودمندی جنگ

شاید طرح این پرسش زائد به نظر رسد که آیا جنگ می تواند نقش سودمندی بازی کند. هرچه باشد مگر جنگ گریز ناپذیر نیست؟ همانگونه که کار می گوید جنگ «در پس زمینه سیاست جهان در کمین نشسته است؛ درست همانطور که انقلاب در

پس زمینه سیاست داخلی مخفی است».<sup>۶۳</sup> هدلی بول نیز جنگ را يك وضع محوری می داند: «جنگ و تهدید جنگ نه تنها تعیین کننده شکل نظام بین المللی است بلکه چنان نقشی اساسی دارد که عباراتی را که برای تشریح نظام به کار می بریم - قدرت های بزرگ و قدرت های کوچک، اتحادها و حوزه های نفوذ، توازن قدرت و چیرگی - جز در ارتباط با جنگ و تهدید جنگ نمی توان فهمید».<sup>۶۴</sup> تنها واقع گرایان و هواداران مکتب انگلیس نیستند که برخورد خشونت بار را ناگزیر می دانند. از دید معتقدان به ماده گرایی تاریخی (historical materialism) هم

موضوع اصلی مورد علاقه رشته روابط بین الملل نه امنیت و اقدامات دولت ها برای دفاع و تقویت امنیت خود بلکه برخورد و راه های ایجاد، هدایت و برطرف ساختن برخورد است. شالوده رویدادهای بی شمار و گوناگون بین المللی را برخورد اجتماعی در داخل و در دوسوی مرزها، جستجوی ثروت و قدرت اقتصادی به عنوان سرمنشأ این رویدادهای متعدد و متنوع تشکیل می دهد.<sup>۶۵</sup>

ولی اگر برخورد و ستیز امری ذاتی باشد گریز ناپذیر دانستن آن دیدگاهی کاملاً منفی نخواهد بود. از دید والتس، بهترین آرزویی که می توان داشت نه صلح بلکه امید برقراری دوره های طولانی از ثبات سیستمی است که خودوی آن را نه به معنی نبود جنگ بلکه به معنی نبود جنگ فراگیر در کل نظام می گیرد. والتس هم مانند بول معتقد است که جنگ، نقش سودمندی دارد و در شرایطی که شمار قدرت های موجود در نظام نسبتاً اندک است موجب تقویت ثبات نظام و کاهش احتمال وقوع جنگ های بزرگ می شود. بر این اساس، ساختار دو قطبی ثبات ترین ساختار هاست.<sup>۶۶</sup> از دید برخی تحلیل گران پیرو این سنت، از جمله گیلپین جنگ موتور اصلی دگرگونی در نظام بین المللی است.<sup>۶۷</sup>

جنگ همه قدرت های بزرگ که موجب دگرگونی (یا آشفتگی) سرشت نظام می شود «دگرگونی ناگهانی و بزرگی است که از طریق آن ائتلافی از چالش گران با قدرت های استیلاجوی

حاکم، سلسله مراتب موجود میان دولت‌ها را زیرورو می‌کند. این جنگ‌ها و تغییراتی که در پی آنها در سلسله مراتب دولت‌ها پدید می‌آید در فاصله‌های زمانی نسبتاً منظمی رخ داده‌اند.<sup>۶۸</sup> بنابراین جنگ و ستیز از دید این نویسندگان هم ذاتی و هم سودمند است. پس چگونه می‌توان از صلح سخن گفت؟

### امکان پذیری صلح

ظاهرأ بحث فوق حکایت از گریز ناپذیر بودن تهدیدات و ناگزیر بودن برخورد دارد. اما آیا به‌راستی چنین است. استوسینگر (Stoessinger) مدعی است که

هر چند ممکن است پرخاشجویی و

تجاوزگری ذاتی سرشت بشر باشد، جنگ

رفتاری اکتسابی است و از این نظر می‌توان

آن را از یاد برد و نهایتاً به طور کامل ترک کرد.

انسان‌ها عادت‌های دیگری را هم که پیشتر

ترک کردن‌شان ناممکن به نظر می‌رسیده

است ترک کرده‌اند. برای نمونه، در عصر

یخبندان، آن هنگام که مردم در غارها زندگی

می‌کردند آمیزش با محارم امری کاملاً

پذیرفته شده بود در حالی که امروزه تقریباً در

همه دنیا زنا با محارم را حرام می‌دانند...

مانند بردگی و همجنس‌خواری، جنگ را هم

می‌توان از زرادخانه وحشت نوع بشر حذف

کرد.<sup>۶۹</sup>

یان آرت شولت (Jan Aart Scholte) هم

به‌مواردی اشاره می‌کند که در آنها «کشتار

سازماندهی شده گروهی در برخی چارچوب‌های

اجتماعی مثلاً در میان شوشون‌های حوضه بزرگ،

لیکاهای سیکیم و غیره اصلاً وجود نداشته

است»<sup>۷۰</sup> تا کرافورد (Neta Crawford) در بررسی

مجمع آبرو کواها در آمریکای شمالی پیش از

استعمار انگلیس، نمونه چشمگیری از این جوامع

را معرفی کرده است. این مجمع توانست بیش از

سیصد سال از وقوع جنگ میان مردمان بومی این

منطقه جلوگیری کند.<sup>۷۱</sup>

این سبب شده است برخی از تحلیل‌گران ادعا

کنند که جنگ را می‌توان از میان برداشت؛ این

دسته از اساس با واقع‌گرایان، نواقح‌گرایان و

نومارکسیست‌ها اختلاف نظر دارند. همانگونه که

لین میلر (Lynn Miller) گفته است:

اکنون برای نخستین بار در تاریخ بشر با این

امکان واقع‌بینانه روبرویم که به جنگ‌های

بزرگ میان دولت‌های پیشرفته پایان دهیم...

در توسعه جهانی به نقطه‌ای رسیده‌ایم که آرام

آرام می‌فهمیم عظمت واقعی جوامع را هر

چه بیشتر بر حسب میزان و کیفیت مناسبات

اجتماعی-اقتصادی‌شان خواهند سنجید نه با

نگاه به امپراتوری‌ها یا منابع نظامی تحت

فرمان‌شان.<sup>۷۲</sup>

این دیدگاه‌ها اغلب آشکارا از کتاب صلح ابدی

کانت به عنوان منبع الهام بخش خود یاد می‌کنند.<sup>۷۳</sup>

در این سنت از چندین مکتب مهم فکری

می‌توان یاد کرد: کسانی که هوادار از میان برداشتن

آنا‌رشی هستند؛ لیبرال‌هایی که معتقدند مزایای

تجارت بر میل به جنگ طلبی فائق خواهد آمد؛ و

نظریه پردازان صلح دموکراتیک که می‌گویند

آنا‌رشی به جنگ میان دموکراسی‌ها نخواهد

انجام‌یابد. در گروه نخست کسانی هستند که

مدعی‌اند تنها وجود یک مرجع مرکزی-از میان

برداشتن آنا‌رشی-می‌تواند به جهانی صلح آمیز

بینجامد. کلارک (Clark) و سون (Sohn) راه میان

برداشتن جنگ را ایجاد نوعی نظام حقوق جهانی

به همراه محاکم جهانی و یک نیروی انتظامی جهانی

می‌دانند.<sup>۷۴</sup> سیلیویو بروکن (Silviu Brucan)

برای تثبیت صلح و منسوخ ساختن جنگ، هوادار

انتقال قدرت به یک مرجع جهانی است (البته نه به یک

حکومت جهانی، چون از میان برداشتن دولت‌ها را

امری متصور نمی‌داند).<sup>۷۵</sup> این تحلیل‌گران از این

جهت که آنا‌رشی را سرمنشأ جنگ می‌دانند با

واقع‌گرایان هم‌عقیده‌اند؛ ولی از این نظر که فراتر

رفتن از آنا‌رشی را امری امکان‌پذیر می‌دانند با آنان

اختلاف نظر دارند.

هواداران سرمایه‌داری لیبرال مدعی‌اند که

«بازرگانی که چیزی جز جستجوی انسان‌های

عقلایی به دنبال منافع خودشان نیست اساساً امری

صلح‌جویانه است. برعکس، آنان جنگ را نوعی

پدیده غیرعقلایی ناسازگار با زمانه می‌دانند.»<sup>۷۶</sup>

نورمن انجل (Norman Angell) در آغاز سده

بیستم با طرح این مطلب معتقد بود که جنگ چون

○ از دید برخی، امنیت نوعی شرایط سیاسی است که در چارچوب آن، دولت‌های جهان سوم گذشته از آنکه در معرض تهدیدهای خارجی قرار دارند از درون نیز تهدید می‌شوند؛ تهدیدی که اغلب اساساً بر خاسته از تأثیر سیاسی ضعف انسجام اجتماعی و عدم مشروعیت رژیم آنهاست.

○ **جواب: اصولاً ممکن است در آن واحد چهار نوع امنیت مختلف یا بیشتر مطرح باشد: امنیت یکایک شهروندان، امنیت ملت، امنیت رژیم، و امنیت دولت.**

سودی دربر ندارد سرانجام از میان خواهد رفت. تنها دلیل استمرار پدیده جنگ آن بود که رهبران کشورها به این حقیقت پی نبرده بودند و بنابراین کار اصلی، متقاعد ساختن آنها بود.<sup>۷۷</sup> نو مار کسبیست‌ها با این سخن موافق نیستند زیرا از نظر آنان گسترش سرمایه‌داری به انباشت سیری ناپذیر سرمایه می‌انجامد و موجب بروز برخورد و ستیز می‌شود.

و سرانجام در نظریه صلح دموکراتیک گفته می‌شود که دموکراسی‌ها با هم درگیر جنگ نمی‌شوند. هرچه شمار دموکراسی‌ها در جهان بیشتر باشد قلمروهای صلح و آرامش فراخ‌تر خواهد شد. یکی از این دسته نظریه‌پردازان فرانسیس فوکویاما است که می‌گوید افزایش شمار دولت‌های دموکراسی پیوسته سرشت نظام بین‌المللی را از بنیاد دگرگون خواهد ساخت و بر ماهیت تعارض آمیز آنارشی غلبه خواهد کرد.<sup>۷۸</sup> ولی مان با این نظر مخالف است. از دید او «نظامی‌گرایی جامعه مدنی» در دولت‌های لیبرال به نسل‌کشی مردمان کاریب و تاسمانی منجر شد و در عین حال موجب گردید از شمار اولیه بومیان آمریکا و استرالیا ۹۰ درصد کاسته شود.<sup>۷۹</sup> او همچنین به این یافته دویل اشاره می‌کند که در سده بیستم احتمال تجاوز دولت‌های لیبرال به مردمان غیر اروپایی قوی‌تر بوده است تا احتمال تجاوز دولت‌های اقتدارگرا.<sup>۸۰</sup>

ولی این «صلحی» که از آن سخن می‌رود چیست؟ «صلح» را می‌توان به دو معنا که از نظر تحلیلی با هم تفاوت دارند به کار برد. همانگونه که برتون می‌گوید

معنای نخست همان شرایط «عدم جنگ» است؛ از راهبرد، جنگ‌افزارها، اتحادیه‌ها و ترتیبات امنیتی دستجمعی برای جلوگیری از جنگ، برای حفظ وضعیت عدم جنگ یا حالت «نه جنگ، نه صلح» استفاده می‌شود. . . . معنای دومی که «صلح» به عنوان یک هدف در نظریه روابط بین‌الملل به خود می‌گیرد به آن دسته از فرایندهای نظام اشاره دارد که در گرو بازدارندگی یا عملی شدن توسط هیچ عاملی نیست.<sup>۸۱</sup>

بحثی که تا اینجا پیش بردیم بر معنایی از صلح پایه می‌گیرد که برخاسته از تعریف دوم است؛ اما

در باره مفاهیم برخاسته از تعریف نخست که حول امکان همکاری بین‌المللی برای به حداقل رساندن توسل به خشونت دور می‌زند چه می‌توان گفت؟ در اینجا سه دیدگاه را که به ترتیب با امنیت دستجمعی، همبود امنیتی، و رژیم امنیتی در ارتباطند مورد بحث قرار خواهیم داد.

معروف‌ترین راه کاهش ستیز تا کمترین حد ممکن، امنیت دستجمعی است. این رویکرد از اوایل سده بیستم پیوسته مورد توجه بوده است. «در چارچوب امنیت دستجمعی، دولت‌ها می‌پذیرند که برای حفظ ثبات، مقررات و هنجارهای معینی را رعایت کنند و هرگاه لازم شد برای متوقف ساختن تجاوز دست به دست هم دهند. ثبات به معنی عدم وقوع جنگی بزرگ - محصول همکاری است».<sup>۸۲</sup> در اینجا اندیشه اصلی این است که «دولت‌های همه کشورهای دست به دست هم می‌دهند تا مانع از آن شوند که یکی یا چندتایی از آنها برای کسب برتری و سود دست به اعمال قهرآمیز زند و به ویژه کشور دیگری را فتح و مسخر خویش کند. بر این اساس، هیچ دولتی نمی‌تواند سیاست‌های قهرآمیزی را که صلح و امنیت را از اساس مختل سازد در پیش گیرد و در عین حال مصون از مجازات بماند».<sup>۸۳</sup> عناصر کلیدی در اینجا دو است: نخست آنکه - مانند آنچه واقع‌گرایان معتقدند - کانون بررسی‌های امنیتی، دولت‌ها هستند، و دوم - که واقع‌گرایان نمی‌پذیرند - اینکه تجاوز بین‌المللی از نظر اخلاقی نپذیرفتنی و قابل جلوگیری است.<sup>۸۴</sup>

می‌توان ریشه‌تصورات اولیه درباره مفهوم امنیت دستجمعی را در آثار روسو درباره اندیشه آبه‌دوسن پیرسراخ گرفت. روسو چنین نوشته است: اگر قصد تشکیل کنفدراسیونی مستحکم و پایدار را داریم باید همه اعضای آن را در گونه‌ای از وضعیت وابستگی متقابل قرار دهیم که هیچ یک از آنها نتواند به تنهایی دیگران را مطیع خود سازد، و اتحادهای جداگانه‌ای هم که قادر به چوب گذاشتن لای چرخ اتحاد عمومی باشند باید با چنان موانع مهیبی روبرو شوند که تشکیل آنها را منتفی سازد. . . . چنین کنفدراسیونی نه تنها به بحث‌های بیهوده‌ای که با گردن‌کشی مصون از مجازات فیصله می‌یابد ختم نخواهد شد

بلکه برعکس قدرت مؤثری را به صحنه خواهد آورد که می‌تواند هر حاکم سودایی را به رعایت ضوابط معاهده عمومی که به اتفاق دیگران منعقد ساخته است ملزم سازد.<sup>۸۵</sup> هر چند روسو در این باره که چنین مجمعی سودمند و عقلانی خواهد بود با آبه دوسن پیر هم‌نظر است ولی راهی برای تشکیل عملی چنین مجمعی نمی‌شناسد.<sup>۸۶</sup> از این نظر، روسو و واقع‌گرایان دیدگاه مشترکی دارند؛ هر دو امنیت دستجمعی را عقلایی و صلح‌زایی دانند ولی هیچیک اعتقادی به امکان تحقق آن ندارد.

دیدگاه دوم، مفهوم «همبود امنیتی» است که کارل دوپچ پرورنده است. در یک همبود امنیتی نه تنها از زور برای دوره‌های طولانی استفاده نمی‌شود بلکه حتی تصور اعمال خشونت در میان اعضای آن نیز ناممکن است.<sup>۸۷</sup> همبود امنیتی هم بیشتر از امنیت دستجمعی است و هم کمتر از آن؛ بیشتر است زیرا برای جلوگیری از ستیز تنها به ترس از انتقام جهانی اکتفا نمی‌کند بلکه به توسعه ارزش‌های مشترک نیز متکی است. کمتر است زیرا با توجه به لزوم پایه گرفتن بر ارزش‌ها احداً کمتر می‌تواند گستره‌های منطقه‌ای داشته باشد. یک نمونه از همبود امنیتی تصور مرکزیتی کانتی متشکل از دولت‌های توسعه یافته‌ای که وقوع ستیز میان آنها تصور ناشدنی است به همراه پیرامونی هابزی است که اعمال خشونت در درون و در میان دولت‌های آن امری عادی است. ولی عنصر تعیین کننده همان مرکزیت است. حتی اگر بپذیریم که میان دولت‌های «مرکز» در مقایسه با دولت‌های «پیرامون» خشونت کمتری رواج دارد دلزوماً خود به خود نتیجه نمی‌شود که در مرکز خشونت آشکار کمتری وجود دارد. میزان خشونت خیابانی در لوس آنجلس به مراتب بیشتر از ریوی لاگوس است. روشن است که در چنین رویکردهایی همچنان نگاه‌ها متوجه مناسبات میان دولت‌هاست، نه امنیت داخلی.

سومین روایت به شکل کامل تری بر خاسته از برداشت‌هایی است که نولیب‌رال‌ها درباره همکاری دارند. در حالی که واقع‌گرایان مدعی‌اند که آنارشی دولت‌ها را اداره می‌کند تاپیوسته از تهدیداتی که برای بقای‌شان وجود دارد آگاه باشند برخی از نولیب‌رال‌ها می‌گویند که چنین آگاهی خودکاری

وجود ندارد. آکسلرود در تحلیل خود پیرامون مدل معمای زندانی می‌گوید «هیچ راهی برای حذف بازیکن دیگری یا گریز از تعامل با او نیست. بنابراین هر بازیکن در هر حرکت توانایی همکاری یا عدم همکاری را برای خود حفظ می‌کند».<sup>۸۸</sup> بدین ترتیب همکاری بین المللی نقشی بیدامی‌کنند و آن، تعدیل داوطلبانه سیاست‌ها توسط دولت‌ها به منظور مهار اختلافات و رسیدن به نتیجه‌ای است که برای هر دو طرف سودمند باشد.<sup>۸۹</sup> همکاری در زمینه امنیت هم مانند دیگر عرصه‌ها از آینده‌الگوها و هنجارهای منظمی است که به پیدایش رژیم‌ها راه می‌برند. همانگونه که جرویس توضیح می‌دهد «منظور من از رژیم امنیتی... اصول، قواعد و هنجارهایی است که به کشورها امکان می‌دهد با تکیه بر این اعتقاد که دیگران نیز رفتار مشابهی در پیش خواهند گرفت در رفتارهای خودشان خویشتنداری پیشه کنند. این مفهوم نه تنها متضمن هنجارها و انتظاراتی است که همکاری را سهل‌تر می‌سازند بلکه نوعی همکاری را در دل خود دارد که فراتر از حد پیروی از منافع شخصی کوتاه مدت است».<sup>۹۰</sup>

بدین ترتیب، باز با یک دودستگی اساسی روبرویم. در این باره که مراد از امنیت، امنیت کیست، چه چیزی یک تهدید امنیتی است، و آیا جنگ نقشی در روابط بین الملل دارد یا صلح امری امکان‌پذیر است یا نه هیچ‌گونه اتفاق نظری وجود ندارد. در واقع، حتی در این مورد نیز که امنیت یک غایت معتبر است توافق نظری مشاهده نمی‌شود. به احتمال قوی امنیت - و بنابراین صلح؟ - بر ناامنی یا ستیز ترجیح دارد. اما همانگونه که یور با قوت استدلال می‌کند این بدان معنی نیست که امنیت یگانه ارزش موجود است. چیزی به عنوان امنیت مطلق وجود ندارد؛ روابط ستیز آلود را تنها از طریق سیاسی می‌توان حل و فصل کرد. پس غایت مطلوب باید نه امنیت بلکه امنیت زدایی از روابط یعنی بردن ستیزها به درون جامعه سیاسی مدنی باشد، به همان قلمرویی که در آن می‌توان مسائل را حل و فصل کرد و بازیگران غیردولتی مجالی برای ایفای نقش‌های مهم در اختیار دارند.<sup>۹۱</sup> همانگونه که بوزان درباره این دیدگاه توضیح داده است «جهان آرمانی جهانی نیست که در آن هر کس موفق شود به امنیت دست یابد بلکه جهانی است که در آن دیگر

○ گروهی از فریافت باوران معتقدند که خود مفهوم «تهدید» دچار مشکل است. «تهدید» ساختن، ساختن «دیگری» است و این دیگری هویتی است آکنده از ویژگی‌هایی که ضد ویژگی‌های خودمان می‌پنداریم. اما بهتر است به جای آنکه به «بیرون از خودمان» چشم بدوزیم نگران مشکلات و تهدیدهایی باشیم که خود به وجود آورده ایم.

York: Columbia University Press, 1995, pp.24-5.

9. Robert Jervis, 'Models and Cases in the Study of International Conflict', in Robert L. Rothstein (ed.), **The Evolution of Theory in International Relations**, Columbia SC: University of South Carolina Press, 1991, p. 80.

تأکید از ماست.

10. Michael Mann, 'Authoritarian and Liberal Militarism: A Contribution from Comparative and Historical Sociology', in Steve Smith, Ken Booth and Marysia Zalewski (eds), **International Theory: Positivism and Beyond**, Cambridge: Cambridge University Press, 1996, p. 221.

11. Peter Bachrach and Morton Baratz, 'The Two Faces of Power', **American Political Science Review**, 56, 1962, pp. 947-52.

۱۲. در این باره برای نمونه، ر.ک. به:

Grant T. Hammond, **Plowshares into Swords**, Columbia SC: University of South Carolina Press, 1993, p 241-67.

از این گذشته، ر.ک. به:

Barry M. Blechman and Stephen S. Kaplan, **Force without War: US Armed Forces as a Political Instrument**, Washington DC: Brookings, 1978.

13. Lawrence Freedman, 'Strategic Studies and the Problem of Power', in Lawrence Freedman, Paul Hayes and Robert O'Neill (eds), **War, Strategy and International Politics**, Oxford: Clarendon Press, 1992, p. 291.

14. Hans Morgenthau, **Politics Among Nations: The Struggle for Power and Peace**, fifth edition, New York: Knopf, 1973.

15. Martin Wight, 'Why Is There No International Theory?', in H. Butterfield and M. Wight, **Diplomatic Investigations**, Cambridge MA: Harvard University Press, 1968, pp. 17-35.

۱۶. برای نمونه، ر.ک. به:

Fred Halliday, **Rethinking International Relations**, Basingstoke: Macmillan, 1994,

۱۷. درباره این به اصطلاح «مباحثه بزرگ» ر.ک. به:

Klaus Knorr and James Rosenau, **Contending Approaches to International Politics**, Princeton NJ: Princeton University Press, 1969.

همچنین ر.ک. مباحثه نوریچ و روزنا در:

**Millennium**, 5 (1), 1976

۱۸. اوله ویور بین مباحثه سوم (یعنی همان مباحثه‌ای که بنکس ساختارگرایان را یک پای آن می‌داند) و مباحثه چهارم (که فریافت باوران یک پای آنند) تمایز سودمندی قائل

نیازی به گفت‌وگو بر سر امنیت نباشد.»<sup>۹۲</sup>

همانگونه که از مروری که ارائه شد پیداست برای بررسی روابط بین‌الملل طیف قابل ملاحظه‌ای از رویکردها وجود دارد. در این رشته بر سر ارزش نسبی رویکردهای مختلف، اختلاف نظرها و بحث و جدل‌های بسیاری وجود دارد. بررسی روابط بین‌الملل و در نتیجه، بررسی امنیت عمیقاً دچار چنددستگی است.

## یادداشت‌ها

۱. هر چند بر سر اندیشه «کار» اختلاف و جدل هست ولی عموماً او را جزو اردوی واقع‌گرایان می‌دانند.

2. Thucydides, **History of the Peloponnesian War**, Harmondsworth: Penguin, 1980, p.402.

3. E.H. Carr, **The Twenty Years' Crisis 1919-1939**, second edition, London: Macmillan, 1946, reissued 1964, p. 41.

4. Kal Holsti, **Peace and War: Armed Conflicts and International Order 1648-1989**, Cambridge: Cambridge University Press, 1991, p.20.

5. Torbjörn Knutsen, **A History of International Relations Theory**, Manchester: Manchester University Press, 1992, p.4.

۶. در این باره به بخش چشمگیری که در کتاب آرمسترانگ وجود دارد مراجعه کنید:

David Armstrong, **Revolution and World Order**, Oxford: Clarendon Press, 1993, pp. 32-8.

7. Ken Booth, 'International Relations Theory Versus the Future', in Ken Booth and Steve Smith (eds), **International Relations Theory Today**, Cambridge: Polity Press, 1995, p. 341.

۸. در در بیان چنین ادامه می‌دهد: «به نام امنیت، مردم هراس‌ها، حقوق و اختیارات خود را به خدایان، امپراتوران و تازه‌تر از همه به دولت‌های برخوردار از حاکمیت وامی‌گذارند و در مقابل، تنها از آنها می‌خواهند ایشان را در برابر فراز و نشیب‌های طبیعت - و نیز در برابر دیگر خدایان، امپراتوران و دولت‌های حاکم - حفظ کنند. به نام امنیت، جنگ‌افزارهای کشتار جمعی را ابداع کرده‌اند که مصالح و منافع ملی را به یک معمای امنیت (که خود مبتنی بر نوعی پیمان افتخار است) تغییر صورت داده است. و آنچه کمتر در روابط بین‌الملل مورد توجه قرار گرفته است اینکه به نام امنیت میلیاردها دلار تولید و میلیون‌ها نفر کشته شده‌اند در حالی که دانش علمی پیشتر رفته و مخالفت روشنفکران فروکش کرده است.»

James Der Derian, 'The Value of Security: Hobbes, Marx, Nietzsche, and Baudrillard', in Ronnie D. Lipschutz (ed.), **On Security**, New

○ گزارش کمیسیون برانت :  
مادام که گرسنگی حاکم است صلح را نمی‌توان حاکم ساخت. آنان که خواهان از میان برداشتن جنگ‌اند باید فقر گسترده را از میان بردارند.

○ ادوارد هالت کار : جنگ  
در پس زمینه سیاست جهان  
در کمین نشسته است ،  
درست همانطور که انقلاب  
در پس زمینه سیاست  
داخلی مخفی است .

**tainable Peace**, Boulder, CO: Westview Press, 1987, p. 76.

30. Alexander Wendt, 'Anarchy is What States Make of It: The Social Construction of Power Politics', **International Organization**, 46 (2), Spring 1992, pp. 391-425.

31. J. Ann Tickner, **Gender in International Relations: Feminist Perspectives on Achieving Global Security**, New York: Columbia University Press, 1992, p. 19.

32. Cynthia Enloe, **Bananas, Beaches and Bombs: Making Feminist Sense of International Politics**, Berkeley CA: University of California Press, 1990, pp. 197-8.

33. Kenneth Waltz, **Man, the State, and War**, New York: Columbia University Press, 1959.

34. Kenneth W. Thompson, **Masters of International Thought**, Baton Rouge: Louisiana State University Press, 1980; Kenneth W. Thompson, **Fathers of International Thought**, Baton Rouge: Louisiana State University Press, 1994.

35. Tickner, **Gender in International Relations**, p. 58.

۳۶. بویژه، ر.ک. به:

Christine Sylvester, **Feminist Theory and International Relations in a Postmodern Era**, Cambridge: Cambridge University Press, 1994.

37. Jack S. Levy, 'The Causes of War', in Philip E. Tetlock (ed.), **Behaviour, Society and Nuclear War**, Vol. 1, New York: Oxford University Press, pp. 209-333, cited in K.J. Holsti, 'International Theory and War in the Third World', in Brian L. Job (ed.), **The Insecurity Dilemma: National Security of Third World States**, Boulder CO: Lynne Rienner, 1992, p. 39.

38. Barry Buzan, **People, States and Fear: An Agenda for International Security Studies in the Post-Cold War Era**, second edition, Boulder CO: Lynne Rienner, 1991, p. 65.

39. Mohammed Ayoob, **The Third World Security Predicament: State Making, Regional Conflict, and the International System**, Boulder CO: Lynne Rienner, 1995, p. 9.

40. Mohammed Ayoob, 'The Security Predicament of the Third World State: Reflections on State Making in a Comparative Perspective', in Job, **The Insecurity Dilemma**, p. 65.

۴۱. برای نمونه، ر.ک. به:

Augustus Richard Norton, 'The Security Legacy of the 1980s and the Third World', in

است. ر.ک. به:

Ole Wæver, 'The Rise and Fall of the Inter-Paradigm Debate', in Smith et al., **International Theory**, pp. 155-7.

19. Barry Buzan, Charles Jones and Richard Little, **The Logic of Anarchy: Neorealism to Structural Realism**, New York: Columbia University Press, 1993, p.1.

20. For example, see David A. Baldwin (ed.), **Neorealism and Neoliberalism: The Contemporary Debate**, New York: Columbia University Press, 1993.

۲۱. برای توضیح بیشتر این مطلب، ر.ک. به:

Joseph M. Grieco, 'Anarchy and the Limits of Cooperation', in Baldwin, **Neorealism and Neoliberalism**, pp. 116-42.

22. Wæver, 'The Rise and Fall of the Inter-Paradigm Debate'.

23. Immanuel Wallerstein, 'The Inter-State Structure of the Modern World System', in Smith et al., **International Theory**.

در این مقاله این دیدگاه آشکارا به عنوان روایت نوعی و نمونه اندیشه جهان‌گرایی معرفی می‌شود. درباره نوع کلاسیک نظریه وابستگی ر.ک. به:

Theotonio Dos Santos, 'The Structure of Dependence', **American Economic Review**, 1 (60), 1970, pp. 231-6.

درباره روایت‌های نومارکسیستی، ر.ک. به:

Halliday, **Rethinking International Relations**, and Justin Rosenberg, **The Empire of Civil Society**, London: Verso, 1994.

24. Fred Halliday, 'The End of the Cold War and International Relations: Some Analytic and Theoretical Conclusions', in Booth and Smith, **International Relations Theory Today**, p. 51.

25. Michael Banks, 'The Inter-Paradigm Debate', in M. Light and A.J.R. Groom (eds), **International Relations: A Handbook of Current Theory**, London: Pinter, 1985.

26. Yosef Lapid, 'The Third Debate: On the Prospects of International Theory in a Post-Positivist Era', **International Studies Quarterly**, 33 (3), September 1989.

۲۷. برای ملاحظه استثنایی بر این قاعده، ر.ک. به:

John Mearsheimer, 'The False Promise of International Institutions', **International Security**, 19 (3), pp. 5-49.

28. Donald Puchala, 'Woe to the Orphans of the Scientific Revolution', in Rothstein, **Evolution of Theory**, p. 45.

29. Richard Smoke and Willis Harman, **Paths to Peace: Exploring the Feasibility of Sus-**

- ical Theory, p. 140.
53. Robert Gilpin, 'The Economic Dimension of International Security', in Henry Bienen (ed.), **Power, Economics and Security**, Boulder CO: Westview Press, 1992, p. 52.
54. Buzan, **People, States and Fear**, p. 19.
55. Richard H. Ullman, 'Redefining Security', **International Security**, 8, Summer 1983, p.133.
56. Emanuel Adler, 'Seasons of Peace: Progress in Postwar International Security' in Emanuel Adler and Beverly Crawford (eds), **Progress in Postwar International Relations**, New York: Columbia University press, 1991, p. 132.
57. Caroline Thomas, **In Search of Security: The Third World in International Relations**, Boulder CO: Lynne Rienner, 1987, p.1.
58. **North-South: A Programme for Survival**, Report of the Independent Commission on International Development Issues, Cambridge MA: MTT Press, 1980, p.6.
59. Ian Clark, **The Hierarchy of States: Reform and Resistance in the International Order**, Cambridge: Cambridge University press, 1989, p. 64.
۶۰. در این باره برای نمونه، ر.ک. به:  
David Dunn, 'Peace Research Versus Strategic Studies', in Ken Booth (ed.), **New Thinking about Strategy and International Security**, London: Harper Collins, 1991, pp. 56-72.
61. Ronnie D. Lipschutz, On Security, in Lipschutz (ed.), **On Security**, New York: Columbia University Press, 1995, p.14.
62. Ken Booth, 'Dare Not To Know: International Relations Theory Versus the Future', in Booth and Smith, **International Relations Theory Today**, p. 344.
63. Carr, **Twenty Years Crisis**, 1964, p. 109.
64. Hedley Bull, **The Anarchical Society**, Basingstoke: Macmillan, 1977, p. 187.
65. Halliday, **Rethinking International Relations**, p. 66.
66. Waltz, **Theory of International Politics**, pp. 163, 169-70.
۶۷. ر.ک. به:  
Robert Gilpin, **War and Change in World Politics**, Cambridge: Cambridge University Press, 1981, esp. pp. 13-15.
68. Charles W. Kegley Jr and Gregory A. Raymond, **When Trust Breaks Down: Alliance Norms and World Politics**, Columbia SC: University of South Carolina, 1990, p. 120.
- Thomas G. Weiss and Meryl A. Kessler (eds), **Third World Security in the Post-Cold War Era**, Boulder CO: Lynne Rienner, 1991, pp.19-34.
۴۲. در این باره، برای نمونه، ر.ک. به:  
Nicole Ball, **Security and Economy in the Third World**, Princeton NJ: Princeton University Press, 1988.
43. Ole Wæver, 'Societal Security: The Concept', in Ole Wæver, Barry Buzan, Morten Kelstrup and Pierre Lemaitre, **Identity, Migration and the New Security Agenda in Europe**, Centre for Peace and Conflict Research Copenhagen, London: Pinter, 1993, pp.17-40.
- برای ملاحظه نمونه‌ای از تمرکز بر امنیت جامعه، ر.ک. به:  
Leonid Kistersky and Serhii Pirozhkov, 'Ukraine: Policy Analysis and Options', in Richard Smoke (ed.), **Perceptions of Security: Public Opinion and Expert Assessments in Europe's New Democracies**, Manchester: Manchester University Press, 1996, pp. 215-16.
44. Edward A. Kolodziej, 'What is Security and Security Studies?', **Arms Control**, 13 (1), April 1992, p. 12.
45. Ken Booth, 'Security and Emancipation', **Review of International Studies**, 17 (4), October 1991, p. 324.
46. Tickner, **Gender in International Relations**, p. 129.
47. Susan Strange, **States and Markets**, London: Pinter, 1988, ch. 3 'The Security Structure', pp. 45-61.
48. Booth, 'Security and Emancipation', p.319.
49. Brian L. Job, 'The Insecurity Dilemma: National, Regime, and State Securities in the Third World', in Job, **The Insecurity Dilemma**, p. 15.
50. Thomas Hobbes, **Leviathan**, reproduced in Howard Williams, Moorhead Wright and Tony Evans (eds), **A Reader in International Relations and Political Theory**, Buckingham: Open University Press, 1993, p. 93.
۵۱. این اندیشه، محور تحلیل نو واقع‌گرایان را نیز تشکیل می‌دهد. همانگونه که آرت و جرویس می‌گویند «آنارشی واقعیت بنیادین روابط بین‌الملل است».
- Pobert Art and Robert Jervis, **International Politics**, second edition, Boston: Little Brown, 1986, p.7. See also Kenneth Waltz, **Theory of International Politics**, Reading MA: Addison-Wesley, 1979, p. 88.
52. Clausewitz, On War, in Williams et al., **Reader in International Relations and Polit-**

○ کن‌بوث: برخی  
تحلیل گران می‌گویند یکی  
از مشکلات ما در برخورد با  
آینده این است که در حال  
حاضر دشمنی که به راحتی  
قابل تشخیص باشد در پیش  
روی خود نداریم. این تصور  
نادرستی است. در واقع ما  
نیز دشمنی داریم؛ دشمنی  
که سراسر کره زمین را فرا  
گرفته است. دشمن، خود  
ماییم. مشکل، دموکراسی  
مصرف‌گرای غربی است.

Joshua S. Goldstein, **Long Cycles: Prosperity and War in the Modern Age**, New Haven CT: Yale University Press, 1988.

69. John G. Stoessinger, **Why Nations Go to War**, fifth edition, New York: St. Martins Press. p. 205.

70. Jan Aart Scholte, **International Relations of Social Change**, Buckingham: Open University press, 1993, p. 148, n. 5.

شولت در اینجا چند تن از نویسندگان را نام می‌برد، از جمله: M.R. Davie, **The Evolution of War: A Study of its Role in Early Societies**, New Haven CT: Yale University Press, 1968, original 1929, and Q. Wright, **A Study of War**, Chicago: University of Chicago Press, 1942.

71. Neta C. Crawford, 'Cooperation Among Iroquois Nations', **International Organization**, 48 (3), 1994, pp. 345-85.

72. Lynn H. Miller, **Global Order: Values and Power in International Politics**, second edition, Boulder CO: Westview Press, 1990, p. 251.

73. Immanuel Kant, **Perpetual Peace**, is reproduced in Williams et al., **Reader in International Relations and Political Theory**, pp. 112-21.

۷۴. برای نمونه، ر. ک. به:

Grenville Clark and Louis B. Sohn, **World Peace through World Law**, third edition, Cambridge MA: Harvard University Press, 1966.

۷۵. ر. ک. به:

Silviu Brucan, 'The Establishment of a World Authority: Working Hypotheses', **Alternatives**, 8, Fall 1982, pp. 209-332.

76. James Mayall, **Nationalism and International Society**, Cambridge: Cambridge University Press, 1990, p. 75.

77. Norman Angell, **The Great Illusion**, New York: Putnams, 1933.

78. Francis Fukuyama, **The End of History and the Last Man**, London: Penguin, 1992.

79. Michael Mann, 'Authoritarian and Liberal Militarism: A Contribution from Comparative and Historical Sociology', in Smith et al., **International Theory**, pp. 221-39.

مقاله بالا بر اساس کتاب قبلی خود او استوار است:

**The Sources of Social Power. Vol. 2: The Rise of Classes and Nation-States, 1760-1914**, Cambridge: Cambridge University Press, 1993.

80. M. Doyle, 'Kant, Liberal Legacies and Foreign Affairs', Parts 1 and 2, **Philosophy**

**and Public Affairs**, 12 (3), pp. 205-53, and 12 (4), pp. 323-53.

81. John W. Burton, **International Relations: A General Theory**, Cambridge: Cambridge University Press, 1965, pp. 6-7.

82. Charles A. Kupchan and Clifford A. Kupchan, 'The Promise of Collective Security', **International Security**, 20 (1), Summer 1995, pp. 52-3.

83. As defined by Leon Gordenker and Thomas G. Weiss, 'The Collective Security Idea and Changing World Politics', in Weiss (ed.), **Collective Security in a Changing World**, Boulder CO: Lynne Rienner, 1993, p. 3.

۸۴. این نکته به روشن‌ترین شکل در اثر زیر بیان و تشریح شده است:

Inis Claude, **Power and International Relations**, New York: Random House, 1962.

85. Jean-Jacques Rousseau, **Extract of the Abbé de Saint-Pierre's Project for Perpetual Peace**, in Williams et al., **Reader in International Relations and Political Theory**, p. 101.

۸۶. این از آن روست که روسو انسانها را تنها بالقوه عقلایی می‌داند ولی ماهیت جامعه این استعداد را بر باد می‌دهد چون نوعی از خود بیگانگی به وجود می‌آورد که در بستر آن، انسانها از درک بهترین منافع خود عاجزند. ر. ک. به:

Knutsen, **History of International Relations Theory**, pp. 113-22.

87. Karl W. Deutsch, **Political Community in the North Atlantic Area**, Princeton NJ: Princeton University press, 1957.

88. Robert Axelrod, **The Evolution of Cooperation**, New York: Basic Books, 1984, p. 12, cited in Joseph M. Grieco, **Cooperation among Nations**, Ithaca NY: Cornell University Press, 1990, p. 38.

89. R. Keohane, **After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy**, Princeton NJ: Princeton University Press, 1984; see esp. pp. 51-2.

90. Robert Jervis, 'Security Regimes', in Stephen D. Krasner (ed.), **International Regimes**, Ithaca NY: Cornell University Press, 1983, p. 173.

۹۱. ر. ک. به:

Ole Wæver, 'Securitization and Desecuritization', in Ronnie D. Lipschutz (ed.), **On Security**, New York: Columbia University Press, 1995.

92. Barry Buzan, 'Response to Kolodziej', **Arms Control**, 13 (3), December 1992, p. 485.

○ امنیت، یگانه ارزش موجود نیست. چیزی به عنوان امنیت مطلق وجود ندارد. غایت مطلوب باید نه امنیت، بلکه امنیت زدایی از روابط یعنی بردن ستیزها به درون جامعه سیاسی مدنی باشد؛ به همان قلمرویی که در آن می‌توان مسائل را حل و فصل کرد و بازیگران غیر دولتی مجالی برای ایفای نقشهای مهم در اختیار دارند.